

رهایی از چنگ مفهوم کهنه وفاداری

گفت‌وگو با لوئیز فون فلوتو^۱

مترجم ادبی و استاد مطالعات ترجمه

ترجمه مهدی واحدی کیا

دکتر لوئیز فون فلوتو، از ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۶ استاد مطالعات ترجمه و مدیر دانشکده ترجمه کتبی و شفاهی دانشگاه آتوا بوده است. وی همچنین مترجم ادبی پرکاری است که از زبان‌های آلمانی، فرانسه، و اسپانیایی ترجمه می‌کند. دکتر فون فلوتو را بیشتر در مقام نویسنده کتاب ترجمه و جنسیت: ترجمه در عصر فمینیسم و ویراستار گلچین‌های ترجمه زنان (۲۰۱۱) و ترجمه زنان: صداهای متفاوت و افق‌های نو (۲۰۱۷) می‌شناسیم. در حوزه پژوهش خانم فلوتو به مباحث جنسیت در ترجمه، فمینیسم فراملی در مطالعات ترجمه، جنبه‌های سیاسی و ایدئولوژیک ترجمه، و دیپلماسی فرهنگی علاقه‌مند است. این گفت‌وگو توسط آنا آنتونووا، دانشجوی سال سوم دوره دکتری گروه زبان‌های مدرن و مطالعات فرهنگی دانشگاه آلبرتا صورت گرفته است.

آنتونووا: اولین چیزی که می‌خواهم از شما پرسم این است که چطور به ترجمه علاقه‌مند شدید؟ به یادماندنی‌ترین اتفاقی که سبب شد این علاقه در شما پدید بیاید چه بود، چه در مقام مترجم و چه در مقام استاد دانشگاه؟

فون فلوتو: این علاقه کم‌کم پدید آمد و فکر می‌کنم دلیلش بارآمدن در محیط دوزبانه بود. در دوران کودکی برایم جالب بود که در خانه آلمانی و در مدرسه انگلیسی صحبت کنم و بخواهم این دو زبان، و بلکه این دو فرهنگ، را که در دهه ۱۹۵۰ بسیار با هم تفاوت داشتند، به هم پیوند بزنم. کار اصلی من در ترجمه ادبی زمانی شروع شد که با پایان دوره کارشناسی از خارج از کشور به کانادا برگشتم. وقتی برگشتم، به مطالعات ادبی کانادا علاقه‌مند شدم و ترجمه را محملی واقعی برای انجام فعالیت‌های ادبی دیدم. آن موقع، فرزندانم خردسال بودند

و می‌توانستم وقتی بچه‌ها خوانند، بدون نیاز به استخدام پرستار، به ترجمه ادبی مشغول شوم. با ترجمه می‌توانستم دوباره به زبان فرانسه، زبان و رشته دوره کارشناسی‌ام، که مجبور شده بودم به خاطر بچه‌داری کنارش بگذارم، بازگردم. دوباره سراغ زبان فرانسه رفتن هم یعنی مطالعه ادبیات کبک. در یک دوره تابستانی شش هفته‌ای که در یکی از دانشگاه‌ها شرکت کردم به ادبیات معاصر کبک علاقه‌مند شدم، ادبیاتی که در اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد فمینیسم یکی از ارکان مهم آن بود. چنین فرصتی برای مادری که با چهار بچه نمی‌تواند پا از خانه بیرون بگذارد، عالی بود. این چنین بود که دست به ترجمه این آثار زدم.

آتونووا: مایلم بدانم چطور متنی را برای ترجمه انتخاب می‌کنید. یا نکند، ماجرا برعکس است و ناشران شما را انتخاب می‌کنند؟

فون فلوتو: متن را خودم انتخاب می‌کنم. به‌ویژه متن‌های آلمانی را، چون اصلاً نمی‌شود چشم‌انتظار ماند تا ناشری شما را دعوت به کار ترجمه کند. ترجمه از آلمانی به انگلیسی بسیار کم است.

آتونووا: پس شما ترجمه را به ناشر پیشنهاد می‌دهید؟

فون فلوتو: بله، البته چنین کاری به‌ویژه در کانادا کار آسانی نیست چون تقریباً همه انتشاراتی‌ها در کانادا از دولت کانادا یارانه دریافت می‌کنند. دولت کانادا از ترجمه بین فرانسوی کانادایی و انگلیسی کانادایی حمایت مالی می‌کند، اما از آلمانی یا زبان‌های دیگر، خیر. خیلی بعید است در کانادا بشود از زبان یا به زبان دیگری ترجمه کرد. بیلیوسیس از اندک ناشران کانادایی است که از زبان‌های دیگر ترجمه می‌کند: مجاری، اسپانیایی آرژانتینی، پرتغالی آنگولایی، رومانیایی، و این تازگی‌ها هم آلمانی. سال‌ها است با آنها کار می‌کنم و ترجمه‌هایی را که به نظرم مناسب می‌آید پیشنهاد می‌دهم؛ آنها هم از پیشنهادهایم استقبال می‌کنند.

آتونووا: رابطه شما با نویسنده‌های کتاب‌هایی که ترجمه می‌کنید چطور است؟ شده برای یافتن پاسخ به پرسش‌هایتان به نویسنده زنگ بزنید یا با او صحبت کنید؟

فون فلوتو: بله. بخش جالبی از کار هم همین است. در گذشته بیشتر آثار نویسندگان زن را ترجمه می‌کردم، البته عامدانه. پس از این همه سال، توماس مل، نویسنده کتابی آلمانی درباره اختلال دوقطبی، اولین مردی است که بنا است اثرش را ترجمه کنم. از بین نویسندگان

زن، به‌ویژه با فرانس تیوریه، نویسنده تجربه‌گرای اهل کبک، مرتب دیدار می‌کردم تا بخش‌هایی را که پیشتر در کتاب مشخص کرده بودم برایم توضیح بدهد. ایشان همیشه خوش‌برخورد بود. اما گاهی نویسنده‌ها از توضیح عاجز می‌مانند یا یادشان نمی‌آید منظورشان از آن بخشی که مدنظر شما است چه بوده است. حالا اگر نه یا ده سال هم از زمان نگارش متن گذشته باشد که کار دشوارتر می‌شود. قلباً دوست دارم با نویسنده‌ها دیدار کنم، اما این کار همیشه راهگشا نیست.

آنتونوا: درباره شیوه ترجمه انتقادی^۲ که این روزها پژوهشگران ترجمه زیاد درباره آن بحث می‌کنند تجربه‌ای دارید؟ آیا شده عامدانه در متن مبدأ دست ببرید؟

فون‌فلوتو: بله، زمانی از توماس برش، نویسنده معروف آلمان شرقی و مترجم آثار شکسپیر، متنی ترجمه می‌کردم. یادم می‌آید آن‌قدر از چیزهایی که نوشته بود عذاب کشیدم که دیگر تا مدت‌ها اثری از نویسندگان مرد ترجمه نکردم. ابتدا تغییراتی در متن دادم، اما این تغییرات چندان نبود. بعد از آن هم وقتی انتشارات گوئرنیکا اعلام کرد (به دلیل نبود حمایت مالی دولت) نمی‌تواند کتاب را چاپ کند، دیگر پی کار را نگرفتم. از آن زمان هم دیگر از نویسندگان مرد اثری ترجمه نکرده‌ام. در موردی دیگر – البته این بار نویسنده زن بود – قبل از اینکه کلاً دست از کار بکشم نیمی از اثر را ترجمه کرده بودم. پیش خودم گفتم این کار، کار تو نیست. کار بسیار آزاردهنده‌ای بود. ترجمه کردن «خلاف جهت» متن به شکلی که تأثیرگذار باشد کار آسانی نیست چون چنین مداخله‌گری‌هایی در متن معمولاً به چشم نمی‌آید. ترجمه انتقادی فقط زمانی به چشم می‌آید که مترجم خود آن را آشکار و هویدا کند، مقاله‌ای درباره‌اش بنویسد، یا در پانویشت درباره‌اش توضیح دهد؛ یعنی فقط زمانی به چشم می‌آید که توجه مخاطب را به آن جلب کند، که چندان باب میل خواننده نیست. به همین جهت فکر می‌کنم ترجمه انتقادی موضوعی است که ما در مقام پژوهشگر و استاد ترجمه دوست داریم درباره‌اش بنویسیم اما نمی‌توان آن را به‌صورت مؤثر به اجرا درآورد.

آنتونوا: در خصوص افزودن ملحقات و پیش‌گفتار و پانویست و دیگر نشانه‌های حضور مترجم چگونه؟ آیا در ترجمه‌های خود این راهبردها را به کار می‌گیرید؟ به نظر می‌رسد در این باره حرف زیاد گفته می‌شود ولی در عمل مترجمان خیلی پای‌بند نیستند.

فون‌فلوتو: خیر، من شخصاً چندان از این راهبردها استفاده نمی‌کنم، هرچند پیش‌گفتاری برای بازترجمه کتابی از نویسنده آلمانی کریستا وولف با عنوان *Der geteilte Himmel*

«آسمان را قسمت کردند» نوشتم. معمولاً مترجم چنین فرصتی پیدا نمی‌کند. آن زمان که من در باب ترجمه‌های فمینیستی در کانادا مطالبی می‌نوشتم، عمداً به این کتاب‌ها پیش‌گفتار افزوده می‌شد که گام فوق‌العاده بزرگی هم بود. آن هم زمانی پیش می‌آمد که مترجم عمداً تغییراتی در متن می‌داد، یا مواقعی که مترجم لازم می‌دانست توضیحاتی درباره‌ی متن بدهد، که به مراتب هم بیشتر از مورد قبلی اتفاق می‌افتاد؛ در چنین مواردی مترجم فرضش آن بود که ناشر هم از افزودن پیش‌گفتار استقبال می‌کند. اما چنین چیزی قاعده‌کار نیست و کم پیش می‌آید. درباره‌ی ترجمه‌ی کریستا وولف، چون بحث ترجمه‌ی مجدد کتابی مطرح بود که قبلاً انتشاراتی دانشگاهی آن را چاپ کرده بود و مسئله‌ی پیچیده‌ای هم وجود داشت که باید بیان می‌شد، من استثناً توانستم پیش‌گفتاری به کتاب اضافه کنم. از زمانی که کتاب چاپ شد، دست کم یک مقاله انتقادی درباره‌ی آن پیش‌گفتار منتشر شده است. نویسنده این مقاله، کارولین سامرز، می‌گوید که فلان پروفیسور در پیش‌گفتار کتاب از نفوذ دانشگاهی و حرفه‌ای خود برای جهت‌دهی خاص خود به متن و خواننده استفاده کرده است. مقاله را که می‌خواندم پیش خود گفتم نویسنده این مقاله چه سوء برداشت عامدانه و جالبی از نیت من دارد. برداشت کلی‌ام این است که مقاله می‌خواهد بگوید من از جایگاه خود در مقام استاد مطالعات ترجمه برای ابراز نظرات شخصی خود راجع به کتاب و نویسنده سوء استفاده کرده‌ام.

آنتونوا: به خاطر دارم که در کتاب ترجمه و جنسیت نوشته بودید جایگاه مترجم ادبی در کانادا در واقعیت کم از جایگاه نویسنده نیست و چنین امری از میزان به‌کارگیری فرامتن معلوم است. هنوز هم نظرتان همین است؟

فون فلو تو: این مسئله به‌ویژه درباره‌ی ترجمه‌های فمینیستی که در دهه‌های هشتاد و نود چاپ می‌شدند صادق است. هنوز هم برخی بر همین باورند. با نگاهی به حمایت‌های مالی از ترجمه‌ی ادبی در کانادا می‌توان ادعا کرد جایگاه مترجمان حتی از نویسندگان هم بالاتر است. حمایت مالی از نویسندگان با مترجمان یکی نیست. البته بعضی از نویسندگان یارانه یا کمک‌هزینه دریافت می‌کنند اما نه همه. در عوض، هنگامی که مترجم ادبی قرارداد ترجمه‌ای را امضا می‌کند که از یارانه‌ی شورای هنر کانادا برخوردار است، ۱۸ سنت به ازای هر واژه درآمد کسب می‌کند. به همین خاطر است که گاهی می‌گویند مترجمان حتی از نویسندگان هم شناخته‌شده‌تر هستند یا از موقعیت بهتری نسبت به آنان برخوردارند. اما در

مجموع فکر می‌کنم نویسنده‌شان و منزلت بالاتری دارد.

آتونوا: فکر می‌کنید چنین وضعیتی مختص کانادا است؟ بعید می‌دانم در دیگر نقاط دنیا مترجمان از چنین منزلت و درآمدی برخوردار باشند.

فون‌فلوتو: خیر. ما در کانادا از چنین امتیازی برخوردار هستیم. با توجه به حمایت‌های مالی کنونی، کسب‌وکار ترجمه در کانادا، به‌ویژه ترجمه ادبی در درون کانادا، می‌تواند درآمد کافی به همراه داشته باشد. با این همه، ترجمه کسب‌وکاری کوچک به‌شمار می‌رود. در کشورهایمانند آلمان، سوئد، و نروژ ترجمه کسب‌وکاری بزرگ است و مترجم می‌تواند ترجمه ادبی را شغل دائم خود قرار دهد. و می‌تواند قدرت فراوانی هم داشته باشد: مثلاً، چند سال پیش مترجمان ادبی در نروژ در اعتراض به شرایط کاری خود صرفاً کف شرایط قرارداد را اجرا می‌کردند. نسخه کامل ترجمه را به‌صورت دست‌نویس، نه تایپ‌شده، تحویل می‌دادند و ناشر مجبور بود یا متن دست‌نویس را اسکن کند یا آن را از نو تایپ کند. در چنین کشورهایی انجمن‌های مترجمان ادبی قدرتمند هستند و نیاز به ترجمه هم زیاد احساس می‌شود. اگر ناشران نتوانند ترجمه چاپ کنند، متضرر می‌شوند. استفاده از تاکتیک‌هایی مثل پیش‌بردن کار برطبق کف تعهدات مندرج در قرارداد اصلاً در کانادا امکان‌پذیر نیست.

آتونوا: یک نکته دیگر، به نظر می‌رسد، بسیاری از مترجمان، به‌خصوص مترجمان ادبی، تجربه تخصصی یا دانشی از نظریات ترجمه ندارند.

فون‌فلوتو: آشنایی با نظریات ترجمه لازم است؟ البته در هر صفحه از ترجمه مترجم باید تصمیم‌های فراوانی بگیرد و لذا آشنایی با آنچه در حوزه ترجمه به تحریر درآمده و آشنایی با رویکردهای نظری ممکن است به کمک مترجم بیاید. به‌علاوه، آشنایی با نظریه‌ها مترجم را از انتخاب‌ها، و همین‌طور فرض‌هایی که مبنای تصمیمات اوست آگاه می‌سازد.

آتونوا: مایلم بدانم درباره نظریات فمینیستی ترجمه، به‌ویژه آنچه از سوی نظریه‌پردازان کانادایی که از اواخر دهه هفتاد مطرح شده است چه دیدگاهی دارید. این نظریات بسیار تأثیرگذار بوده‌اند، اما آیا فکر می‌کنید در عرصه بین‌المللی هم تأثیر چشمگیر داشته‌اند؟ آیا دید مترجمان را به کارهای خودشان عوض کرده‌اند؟

فون‌فلوتو: اینکه آیا نظریه‌پردازی فمینیستی در حوزه ترجمه تغییری در کار مترجمان پدید آورده است را نمی‌دانم. اما این نظریه‌ها به‌یقین در مقیاس جهانی در مطالعات ترجمه مطرح شد. در پژوهش‌های دانشگاهی به نظریه‌ها، نقدها، و ارزیابی‌های فمینیستی استاد‌های

بسیاری می‌شود و ارجاعات دانشگاهی در دو گلچین مقاله‌های دانشگاهی، که من خود ویراستار آن بودم، فراوان است: ترجمه زنان (۲۰۱۱) و ترجمه زنان: صداهای متفاوت و افق‌های نو (۲۰۱۷). این مجموعه‌ها شامل پژوهش‌های دانشگاهی است درباره مترجمان زن، آثار نویسندگان زنی که آثارشان ترجمه شده، یا مضامین کتاب‌هایی که ممکن است فمینیستی یا زن‌محور تلقی شوند. در هر دو کتاب ارجاعات محققانه‌ای به کار من و آثار نظری باربارا گودارد، شری سایمون، و همه محققان کانادایی که در دهه هشتاد و نود درباره ارتباط ترجمه و فمینیسم می‌نوشتند دیده می‌شود. هنوز هم در مقاله‌هایی که از چین، سریلانکا، مکزیک، یا بلغارستان به دستمان می‌رسد مرتباً به مقاله‌ها و کتاب‌های منتشرشده دهه نود در کانادا استناد می‌شود. دلیلش هم این است که در دیگر کشورها یا درباره دیگر زبان‌ها کار چندانی در این زمینه صورت نگرفته است. این حرکت از کانادا شروع شد و بسیار هم اقناع‌کننده بود. البته هم‌اکنون پژوهشگران این آراء را با شرایط بومی خود تطبیق می‌دهند. برای مثال، در کتاب ترجمه زنان، مقاله بسیار مفیدی (با عنوان «فمینیسم‌زدایی از ترجمه: هویداسازی زنان در ترجمه‌های ژاپنی») به قلم هیروکو فوروکاوا آمده است که به این حقیقت اشاره می‌کند که برخی متون در باب ترجمه فمینیستی در کانادا بر ضرورت هویداسازی زنانگی زبان تأکید دارند؛ پیشنهاد پژوهشگر ژاپنی این است که در ژاپن باید مسئله را به گونه دیگری دید چرا که در زبان ادبی ژاپن مرسوم آن است که کلام زنان نمود بسیار زن‌نمایانه‌ای در زبان داشته باشد. این زنانگی در متون ترجمه‌شده ژاپنی حتی از متون تألیفی هم بیشتر به چشم می‌خورد. زبان در این موارد پرآب‌وتاب، زنانه، و به دور از واقعیت کلام زنان در زندگی روزمره است. به‌زعم نویسنده، وقت آن است که چنین زبانی ناهویدا شود.

آنتونوا: یعنی با کاستن از زنانگی، کلام زنان را به شکل واقعی‌تری به تصویر بکشیم؟

فون‌فلوتو: همین‌طور است، یعنی از شر این زنانگی اغراق‌آمیز که در ترجمه‌های ادبی با موضوع زن به عرف تبدیل شده است خلاص شویم. همان‌طور که می‌بینید، در این مورد مشخص بحث آن است که محققان کانادایی نکته‌ای مطرح کرده‌اند که باید در محیط ژاپن به شکل دیگری به کار بسته شود. این امر نشان می‌دهد حساسیت‌های سیاسی چگونه از سیمای زبان بازتاب داده می‌شود. اگر فمینیسم نوعی کنشگری سیاسی باشد که معطوف به تأثیرات سیاسی زبان است، آنگاه مواردی که زبان، زن‌ستیزانه یا ضدفمینیستی عمل می‌کند مطرح می‌شود و اصلاحات زبانی لازم صورت می‌گیرد.

آنتونوا: درست است، و بافتار مشخص می‌کند چه نوع اصلاحاتی باید صورت بگیرد. مايلم بدانم آیا تأثیر نظری این نوشته‌ها در نحوه آموزش ترجمه به دانشجویان یا شیوه معمول ترجمه در دنیای حرفه‌ای و واقعی‌ای که دانشجویان قرار است در آن مشغول به کار شوند نیز تغییری ایجاد می‌کند یا خیر.

فون فلوتو: سؤال خوبی است. فکر می‌کنم اندکی تأثیر داشته است. بورلی کوران، که مدرس ترجمه در ژاپن است، مشغول نوشتن مقاله‌ای است در این زمینه برای کتابی با عنوان «دستنامه ترجمه، فمینیسم و جنسیت»، که من و هالا کمال از دانشگاه قاهره ویراستار آن هستیم. اما آنجا که عقاید فمینیستی سر برمی‌آورند همیشه عکس‌العمل شدید هم هست. مثلاً، کارول مایر، مترجمی که از زبان اسپانیایی ترجمه می‌کند، در مقاله‌ای شرح می‌دهد که چگونه در اوایل دهه ۱۹۸۰ مجبور شده در مضامین بیش از حد جنسیتی اشعار کوبایی دست ببرد. باوجوداین، او در ۱۹۹۶ کتابی از ماریا زامبرانو، فیلسوف اسپانیایی، ترجمه می‌کند. این کتاب روایتی است از بیست سال زندگی زامبرانو که طی آن سخت برای جمهوری خواهی مبارزه کرد. مایر معتقد بود زن بودن زامبرانو در کتاب مهم نیست. بنابراین عنوان کتاب را گذاشت: *Delirium and Destiny. A Spaniard in Her Twenties*

مشکل اینجاست که تصویری که کلمه *Spaniard* در ذهن بسیاری از انگلیسی‌زبانان تداعی می‌کند تصویر یک مرد است. در نتیجه خواننده از دیدن *her* در عنوان تعجب می‌کند. مترجم در مقاله‌ای درباره این تصمیم خاص خود توضیحاتی داد. به‌زعم او، بحث فمینیسم در آن زمان بیش از حد بزرگ شده بوده و در بسیاری از موارد، جنسیت نویسنده بر متن بی‌تأثیر بود و نیاز به تأکید نداشت. در نتیجه در عنوان کتاب هم نیازی به تأکید بر جنسیت زامبرانو نبود. به گفته نویسنده، دیگر وقت آن رسیده بود که از چنین موضوع‌های هویتی دور شویم و توجه خود را معطوف خود متن کنیم. این موضع به شدت زن‌ستیزانه بود. آن زمان، نوشته‌های فمینیست‌های آمریکا شاید به بحثی بسیار پرسروصدا و بسیار دوقطبی بدل شده بود و طرفداران دوآتشه‌ای داشت. و زمانی هم بود که جودیت باتلر در کتاب *مشکل جنسیت* پیشگام جداساختن دیدگاه‌های دوقطبی «ساده» از یکدیگر بود، که به نحوی از پیچیدگی همه مسائل می‌کاست. فکر می‌کنم، در آن زمان، ادعاهای فمینیستی، که روزبه‌روز هم متکبرانه‌تر مطرح می‌شدند، نقشی برای مردم در مباحث خود قائل نمی‌شدند. کارولین سامرز نیز در این باره در مقاله «گروگان فمینیسم؟ موفقیت ترجمه انگلیسی کتاب *کاساندر* اثر کریستا وولف (۱۹۸۴)» مطلبی نوشته بود. سامرز در این مقاله درباره *کاساندر*، که ماجرای

آن در زمان جنگ تروآ رخ می‌دهد، و ترجمه انگلیسی آن به پدیده‌ای فمینیستی تبدیل شد، چگونگی فمینیستی شدن این اثر را شرح می‌دهد و نشان می‌دهد چگونه منتقدان ادبی وولف را فمینیستی آمریکایی معرفی کردند. که البته با واقعیت همخوانی نداشت. به نظر می‌رسد این نمونه‌ای از تصاحب متن برای طرح مباحث فمینیستی است که نتیجه عکس داد.

آنتونوا: آخرین سؤال: فکر می‌کنید دیپلماسی فرهنگی چگونه بر آینده ترجمه ادبی تأثیر می‌گذارد؟

فون فلوئو: فکر می‌کنم هرگونه تغییری به شرایط اقتصادی و میزان اهمیت بعضی کشورها و زبان‌ها بستگی دارد. این است که تعیین می‌کند چه کسی چه اثری را ترجمه می‌کند و چه کسی متون ترجمه شده را می‌خواند. اهمیت ترجمه این روزها روزبه‌روز بیشتر نمایان می‌شود. برای مثال در اروپا برای ترغیب مترجمان به ترجمه بودجه‌های ملی اختصاص داده‌اند و تلاش بر این است که در کنار جریان یک‌طرفه ترجمه از انگلیسی به همه زبان‌های اروپایی، جریان ترجمه‌ای درون‌اروپایی نیز ایجاد شود. فکرش عالی است، اما فقط زمانی شدنی است که پول و اراده سیاسی و درنهایت خواننده هم باشد. اما درباره نظریه و عمل، فکر می‌کنم همه ما باید تلاش کنیم تا از چنگ مفهوم کهنه وفاداری خلاص شویم. کار سختی است، می‌دانم. چون این مفهوم در اذهان چنان رسوخ کرده است که تغییر آن غیرممکن به نظر می‌رسد اما بیش از همه این معیارهای اخلاقی مترجمان حرفه‌ای است که باید تغییر کند.

^۱ متن حاضر خلاصه‌ای است از مصاحبه‌ای با عنوان

Translating in Canada: An Interview with Literary Translator and Translation Scholar
Dr. Luise von Flotow

که در مجله TranscUlturAl با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

TranscUlturAl, vol. 11.1 (2019), 104-113

(<https://journals.library.ualberta.ca/tc/index.php/TC/article/view/29444>; licensed under a Creative Commons Attribution 3.0 License).

^۲ Resistance translation